کلاس معارف اخلاق- جلسه‌ی سی‌و‌هفتم- 28/01/1393

حجت الاسلام بهرامی

ان‌شاءالله خدای متعال ما را کمک کند عمرمان و زندگی‌مان را به جوری بگذرانیم که به قول قدیمی‌ها چشممان به دنیا نباشد. یعنی هر وقت قرا شد که دیگر برویم و ما را بردند از این دنیا پشت سرمان را دیگر نگاه نکنیم. یک وقت حالا انسان را خبردار می‌کنند که آن کسی که منظرش بودید، امام شما قیام کرده است، می‌خواهید برگردید در رکابش باشید و در خدمتش باشید، آن موقع انسان بگوید بله و هنر بکند و بتواند برگردد. چون در روایات داریم که به یک عده‌ای می‌گویند آن روزی که منتظرش بودید فرا رسیده است و امام شما قیام کرده است، می‌خواهید برگردید؟ می‌گویند نه. یعنی آن‌قدر رفتن از دنیا بر آن‌ها سخت گذشته که دیگر جرئت نمی‌کنند بگویند ما را برگردانید. می‌گویند نه، حالا ان‌شا‌ءالله دیگران هستند و حضرت را کمک می‌کنند.

یک سؤال کتبی دست بنده دادند، چون قرار شد که سؤالات را جواب بدهیم. این سؤال کتبی مقدم است، چون چند نفر زحمت کشیدند تا به اینجا رسیده است. این سؤال به سامانه‌ی پیامکی معاونت تربیت ارسال شده است و آن‌ها آن را نوشتند.

سؤال: اینکه فرمودید در کارها تمرکز کنیم روی همان یک کار یعنی حین انجام کار ذکر هم نگوییم؟

پاسخ: اگر خاطرتان باشد عرض شد تمرکز یک چیز بالاتری است. آنی که خدمت شما عرض شد حضور ذهن بود به این معنا که در هر کاری و در هر شرایطی هستیم ذهنمان را هم سعی کنیم همان جا نگه‌داریم. مثال هم زدیم که بچه‌ی مان را که دستش را می‌گیریم و هوایش را داریم که کنار خودمان باشد. یعنی این‌طور نباشد که من الآن خودم در این جلسه باشم و این جلسه کار من است و موقعیت من است ولی ذهن مثلاً در خانه باشد. پای تلویزیون نشستم و دارم صفحه‌ی تلویزیون را نگاه می‌کنم ولی ذهنم مثلاً در دانشگاه است. بحث این نیست که روی چیزی تمرکز بکنید، ممکن است که سر سفره نشتیم، با دوستان می‌گوییم می‌خندیم، غذا می‌خوریم، ولی ذهن همین‌جاها باشد. البته در یک موقعیت‌هایی ممکن است انسان بخواهد بر یک کاری متمرکز بشود مثل‌اینکه بخواهد یک معادله‌ی ریاضی را حل بکند؛ دیگر دقیقاً بر همان متمرکز می‌شود. ولی آن بحث، بحث حضور ذهن بود، که این در شبانه‌روز ما مطلوب است. اگر هم یک وقت قرار است چند تا کار بکنیم، حالا به طور طبیعی که کیفیت کار را پایین می‌آورد؛ ولی اگر یک جا ضرورت دارد همان را هم از سر اختیار و انتخاب انجام بدهیم. حالا همان می‌شود موقعیت ما، مثل این است که هم بچه را دارم نگه می‌دارم و هم صحبت‌ها مقام معظم رهبری را دارم گوش می‌کنم. در همین موقعیت ذهن ما بگردد، مثلاً نرود فلان فیلمی که دیشب دیدم را حالا هَی شروع بکنم در ذهنم خودم مرور کردن. ذهن چیز بسیار گریز پایی است و شاید از ریاضت‌های خیلی مهم این است که انسان بتواند ذهن و خیال را یک‌جوری مهارش بکند.

در مورد نماز هم اگر خاطرتان باشد عرض کردیم که وقتی نماز می‌خوانیم در نماز باشیم، در کارهای نماز باشیم؛ حالا رکوع داریم می‌رویم، سجده می‌رویم، ذکری داریم می‌گوییم؛ حواسمان به همین‌ها باشد.

حالا اینکه پرسیدند در کارها ذکری بگوییم؛ اگر بعضی کارها است مثل‌اینکه با دیگران داریم صحبت می‌کنیم اینجا دیگر ذکر گفتن خیلی مناسبت ندارد؛ از جهات مختلف؛ یکی این است که خودش را انگشت‌نما نکند. ولی برخی از کارها ممکن است اشکالی نداشته باشد، مثل‌اینکه کسی دارد یک سخنرانی را گوش می‌کند یک ذکری هم می‌گوید، البته در حدی که آن کاری که کار محوریِ ما است مختل نشود.

حالا شخص سؤال‌کننده مثال زدند که آقا امیرالمؤمنین علیه‌السلام موقع پینه زدن کفش سبحان‌الله می‌گفتند. خُب بله؛ موقع پینه زدن کفش، این مطلب خوب است ولی این‌طور نبوده که ایشان همیشه این کار را بکنند. فرض کنید شما وقتی دارید به یک مطلب جدی فکر می‌کنید دیگر اگر بخواهید زبان را به یک چیزی بچرخانید فکر معلوم نیست که کار محکمی از آن بر بیاید. البته افراد هم یک مقدار متفاوت هستند.

پس ما آنی که گفتیم حضور ذهن بود و نه تمرکز.

سؤال: شما چیزهایی در مورد گذرا بودند دنیا فرمودید و گفتید در این حال و هوا فکر کنید. عملیاتی کردن این کار مشکل است. چطور باشد این کار را بکنیم.

پاسخ: می‌گفت اینکه گفتند به‌افتخارش دست بزنید، دقیقاً باید به کجایش دست بزنیم. می‌گفت دو نفر با هم دعوا می‌کردند، لر زبان بودند، یک کس دیگری داشت یکی از این‌ها را تشجیع می‌کرد، منتها آن فارس‌زبان بود. گفت بزن توی فکش؛ این نمی‌دانست فکش کجا است، محکم زد توی شکمش. آن یکی هم داد می‌زد؛ آخ فکم! (خنده‌ی حضار) اینکه سخت است درست است، چون انسان توجهاتش چیز دیگری است. ما آنچه که دل‌بسته به آن هستیم، با آن انس گرفتیم و شب و روزمان را با آن گذراندیم توجهاتمان به آن سمت است. هر کسی به لحاظ گذشته‌ی هر کسی؛ مثلاً یک کسی فکر و ذکرش درس و بحث است، تمرکزش روی درس و بحث است. یکی همه‌اش در عالم سیاست بوده صبح تا شب فکرش در عالم سیاست است. یکی مثلاً زن و بچه‌اش خیلی برایش مهم بوده، صبح تا شب فکرش به زن و بچه است. عرض کردیم که این خودش یک‌جور ریاضت است، یعنی من خودم می‌خواهم خودم را به این سمت بکشانم. لذا اولش عرض شد که یک دقایقی را بگذاریم که انسان این چراغ را یک مقدار روشن بکند، بعد آرام‌آرام این را در شبانه‌روز شعله‌ور بکند و زنده‌اش بکند. لااقل آنجاهایی که دنیا و آخرت دیگر با هم جمع نمی‌شوند و سازگار نیست، آدم به کل فراموش نکند که یک آخرتی هم هست. یادش باشد که آن را در محاسبات خودش هم بیاورد. لااقل از دنیایی که آخرت را به باد می‌دهد بگذرد، دست‌کمش این است. آن وقت آن چند دقیقه‌ای که عرض شد، اگر کسی داشته باشد، این شعله روشن می‌شود. در طول شبانه‌روز به مناسبت‌های مختلف آدم این توجهات را برای خودش زنده بکند. یعنی این واقعیت و حقیقت را که باور دارد را زنده بکند، که آرام‌آرام برود به سمتی که کاری که می‌کند اساساً و ابتدائاً برای آخرت باشد. منتها چون در دنیا است، بالأخره یک کاری دنیای هم هست. این دیگر یواش‌یواش همه‌ی کارها را می‌گیرد، یعنی من خوابیدنم، خوردنم و ... که کارهای دنیایی است، آرام‌آرام به یاد آخرت و به نیت آخرت و با توجه به اخروی باشد می‌شود یک کار اخروی. منتها نکته این است که آن موقعی که یادم هست را از دست ندهم، این مهم است؛ که آن موقع که الآن خدای متعال من را به یاد آخرت انداخته و الآن حواسم هست و در دلم این معنا زنده است؛ الآن این را به‌کارش ببندم. به‌کار انداختنش به دو چیز است؛ اول اینکه در تشخیص‌ها دخالتش بدهم، یعنی اینکه این کار را بکنم یا نکنم آخرت را در نظر بگیرم. دوم هم اینکه اگر بتوانم پا را جلوتر بگذارم؛ که حالا که می‌خواهم این کار را انجام بدهم برای چه انجام بدهم و به چه نیتی؟ به نیت ثواب اخروی. یا فلان کار را هم به این نتیجه رسیدم که نکنم، در بررسی هم گفتم چون گناه است و عذاب و گرفتاریِ اخروی دارد نمی‌کنم، ولی این ممکن است همین‌جا بپرد، این را بتوانم نگه‌دارم که در هنگامه‌ی کار هم نیتم همین باشد. یعنی اگر فرض کن سفره‌ی دل ما باز بشود ممکن است ته آن باز این باشد که بالأخره آبرویمان می‌رود ولش کن نمی‌کنیم. این خیلی رشد معنوی نمی‌آورد؛ ولی انسان این را پیش خودش زنده کند که اگر من آبرویم هم نمی‌رفت این کار را نمی‌کردم، چون این کار آخرت را بر باد می‌دهد و یا برای آخرت من سودی ندارد. اگر دقت بکنید این ناظر به یک مطلبی است، آن هم اینکه ما خیلی اوقات در مسائل معنوی توجهمان می‌رود به یک سمت‌هایی که مثلاً یک کارهای دیگری باید بکنیم. این تا یک حدی درست است، ولی اصل مطلب این است که کارهای موجودمان را درست بکنیم. بنده اگر مثلاً هفت هشت ده ساعت مشغول مطالعه و پژوهش هستم، این را که نمی‌شود از سفره‌ی من بگذاری کنار، بعد با دو رکعت نماز ده دقیقه‌ای به یک جایی برسم. همین باید بیاید در سبد معنویت من. در سبد آمدنش هم به این است که حداقل ببینم این کار با آخرتم ناسازگاری ندارد. حداقلش این است که گناهان با آخرت ناسازگاری دارند، کارهای بی‌ثمر و بی‌فایده که نه برای خود من فایده‌ای دارد و نه برای جامعه‌ی مؤمنین فایده‌ای دارد، این‌ها با آخرت ناسازگار است. یعنی آنجا را از آدم می‌گیرند. بعد که معلوم شد این کار برای آخرت من ضرورت دارد و فایده دارد، این کار را تلاش کنم فراموش نکنم که به همین نیت و انگیزه انجام بدهم. این به همین نیت و انگیزه انجام دادن، زندگیِ اخروی را آباد می‌کند. «انما الاعمال بالنیات» کارها فقط و فقط با نیات‌اند. این کار با نیت می‌شود آخرت که در روایات هم الی‌ماشاءالله این را داریم. اگر این‌طور شد دیگر دنیا و آخرت شخص یکی می‌شود، همین می‌شود آخرتش و کار او دیگر کار دنیایی نیست؛ حالا می‌خواهد نماز شب خواندن باشد، نمازخواندن، روزه گرفتن، غذا خوردن و یا هر کار دیگری باشد.

یک نکته‌ی دیگر هم بگوییم و این هم اینکه ممکن است اینجا به ذهن بیاید که این از دل من نمی‌جوشد. عیب ندارد، درست است که از دل من یک چیز دیگری دارد می‌جوشد ولی من می‌خواهم این را به خورد دلم بدهم. یعنی با این توجه هَی جلوی چیزهای دیگری که می‌خواهد از دلم بجوشد را می‌گیرم. گاهی حتی انسان با خودش به گفت و گو می‌نشیند، به خودش می‌گوید چه فایده دارد که این‌قدر در فکر دنیا هستی؟ می‌گذرد و می‌رود. این یک چیزی را بر خود واردکردن است. البته در یک حالاتی ممکن است خیلی از دل بجوشد. یک وقتی که توجهات خیلی پر رنگ بشود، آن موقع ممکن است از دل هم بجوش، یعنی انسان با میل کامل می‌رود سراغ آخرت. اینجا شیطان نیاید بگوید که این انگار یک چیز ذهنی است. من دلم آن طرف است، بله یک چیز ذهنی هست. منتها آرام‌آرام با همین دل من می‌آید به این سمت. گاهی من به شوخی می‌گویم آبیاری تحت‌فشار است. از این‌طرف بالأخره به‌زور دارند این را به خورد این می‌دهند، این آب حیات است دیگر. بعد ان‌شاءالله بارور شد، از آن طرف به جوشش در می‌آید که طرف را همین‌طوری رها بکنی او آخرت می‌فهمد. یک کسی بخواهد این را سمت دنیا بکشاند خیلی باید زحمت بکشد که بخواهد او را به آن سمت بکشاند.

این هم از این سؤال.

این آیات و بیاناتی که اینجا هست بیشتر جهت یادآوری دارد که یک مقدار بعضی از مطالب پیش ما زنده بشود.

سؤال: میزان اینکه کجاها دنیا را حتی اگر ضرر به آن وارد شد رها کنیم را چه چیزی تعیین می‌کند؟

پاسخ: همین را می‌خواهیم بگوییم که آخرت را آرام‌آرام ما طوری پر رنگ بکنیم. اینکه کجایش را چه کسی تعیین می‌کند؛ دین است که تعیین می‌کند. نه فقط شریعت بلکه دین و عقل. مثلاً جهاد و شهادت فقط با بحث آخرت توجیه می‌پذیرد. آن اوایل یکی از شبهاتی که هَی دوستان می‌گفتند پس شهادت چه می‌شود؛ الآن معنا پیدا می‌کند. شما وقتی زندگانی فراتر از دنیا تعریف می‌کنی که خیل برتر از است. آن وقت در آن مسیر شهادت هم راحت پذیرفته می‌شود. اگر این توجهات زنده بشود که من در بحث شهادت تقریباً همه‌ی دنیایم را از دست می‌دهم، ولی از دست می‌رود به این معنا که پرورده می‌شود، یک آخرت و یک زندگانی پر باری نصیب ما می‌شود. قرآن هم می‌فرماید: «احیاءٌ عند ربهم» این‌ها زنده‌اند آن هم نزد پروردگار. لذا چون زنده است «یرزقون» چون زنده روزی می‌خواهد.

دایره‌ی این مسئله می‌رود در آن بحثی که ما اول داشتیم یعنی بحث بندگی. بحث بندگی هیچ جا تعطیل نمی‌شود. یعنی یک انسان مؤمن همواره تلاشش این است که در دایره‌ی بندگی بماند. این بندگی یک جاهایی دنیا را هم همراه دارد، یک جاهایی هم ممکن است که با دنیا به یک میزانی ناسازگار باشد. آنجایی که ناسازگار است، به جهت اینکه از آن زندگانی دیگری دارد در می‌آید، پذیرفته می‌شود. اگر یک مواردی داریم به دنیا ضرر می‌زنیم، این ضرر زدن را عقل و دین معلوم می‌کنند. به نیت آخرت، که من اینجا آخرتم می‌خواهد آباد بشود. حالا همین خمس و زکات و حتی همه‌ی این‌ها به یک میزانی به دنیا ضربه می‌زند دیگر؛ شما یا بخشی از پول و سرمایه را می‌دهید، یا بخشی از وقت را می‌دهید و یا بعضی از لذت‌ها را باید تعطیل کنید. همه‌ی این‌ها به یک میزان به دنیا ضرر می‌زنند، البته بر حسب ظاهر دارند ضرر می‌زنند. منتها به‌حسب واقعِ امر دنیا دارد بارور می‌شود. مثل این است که بالأخره این هسته را که زیر زمین می‌کنیم به‌حسب ظاهر این هسته می‌رود زیر خاک، پوسته‌اش شکافته می‌شود، یک سال دو سال بعد هم کلاً انگار این هسته نابود شده است. ولی این نابود شدن گذر از یک مرحله‌ است، والا همین درخت تنومند که الآن این‌همه بار و برکت دارد همان هسته است. روی این حساب اینکه کجاها پای ضرر دنیایی بایستیم، آنجا جای دین است. حالا مثلاً شما جایی که همین‌طوری بخواهید ضرر بزنید، مثلاً یک کسی یک چاقو بردارد و شروع کند خودش را زخم کردن. این خودش آخرت را هم بر باید می‌‌دهد، درعین‌حال که دنیا را هم بر باد می‌دهد. مثلاً اسلام خودکشی را اجازه نداده است، چون در آن هیچ جور رشدی نیست. ولی جایی که دین گفته آنجا ولو به دنیا هم ضرر زده می‌شود و به هر میزان هم باشد، پایش باید بایستیم. دوستان آن بحث توکل و این‌ها را هم که می‌خوانند همین‌جاها خودش را خوب نشان می‌‌دهد، که آنجایی که خدای متعال گفته این کار را بکن؛ آخرتت را آباد کن و زندگیِ آینده‌ات را بساز. انسان دلش گرم به خدا باشد، پشتش را خدا بدهد و پای آن کار بایستد و از اینکه دنیایش دارد به یک میزان دارد از دست می‌رود یا کم می‌شود ترسی به دل راه ندهد و دلش قرص باشد که خدای متعال برای او جبران می‌کند. جبران می‌کند هم نه به این معنا که الزاماً دنیا را به او برمی‌گرداند. جبران می‌کند یعنی چیزی به او می‌دهد که از این جریان پشیمان نمی‌شود و خیلی فرارتر از دنیا به او می‌دهد.

این مطلب را باز هم تأکید می‌کنم که اینکه کجاها باید بایستیم، کجاها باید برویم و چه کار بکنیم و چه کار نکنیم. این‌ها همواره آن بحث پایه‌ای یعنی بندگی و تقوا را دارد. لذا ما از پیش خودمان یک چیزی را بیاوریم وسط از آن آخرت در نمی‌آید. این‌طوری خوشمان می‌آید می‌گوییم این کار را برای آخرت می‌کنم، این‌طوری نمی‌شود. لذا عرض کردم که انسان اول باید بررسی کند، رجوع کند به رساله، به ولیِ فقیه، به متخصص؛ به هر کسی در موضوع خودش بالأخره باید مراجعه بشود. مشورت، فکر که روشن بشود این کار کاری است که کار اخروی است. باز افزون بر این همین کاری که اخروی هست، به نیت آخرت هم انجام بشود. چون از نیت رشد می‌جوشد و شیطان هم نیاید نیت را در ذهن ما کمرنگ کند. آنچه که قالب دنیایی هست آثار دنیایی را ممکن است داشته باشد، ولی آنی که فرارتر از دنیا را می‌سازد نیت است.

سؤال‌: اینکه فرمودید انگار یک جور بده بستان است؟

پاسخ: بله ما فعلاً در کار تجارت هستیم. بده بستان است ولی بده بستانی که خود خدا گفته است. «هل ادلکم علی تجارة تنجیکم من عذاب علیم.» قرآن صریحاً بحث تجارت را مطرح می‌کند. حالا این تجارت را بکنیم که لااقل «ربحت تجارتهم» باشیم. «خسرت صفخة عبده» نباشیم که یک معامله‌ای کرده و در آن زیان هم کرده است. منتها مثل یک بچه‌ی کوچکی که با پدر و مادرش بده بستان و معامله می‌کند که در واقع این بده بستان و معامله بهانه‌ی لطف بیشتر است. یعنی خدای متعال زمینه و بهانه‌ای برای لطف بیشتر می‌خواهد این بده بستان می‌شود بهانه، وگرنه اینکه بگوییم برابر است به معنای دنیایی این‌طوری نیست. لذا فرمودند: «من بالحسنة فله عشر امثالها» هر کسی حسنه‌ای با خودش بیاورد اینجا و برساند، اینجا ده تا مثل او برایش هست. گفتند شما یک گام بردارید و ما ده گام. ولی تجارت است، روی همین حساب در تلاوت‌هایی که داریم به این دسته از آیات توجه جدی بکنید. بالأخره ما مشغول تجارت و بده بستان هستیم.

حالا همین آیات را می‌خواهیم بخوانیم. بعضی از این آیاتی که می‌خوانیم را ممکن است که شنیده باشید، از بنده و یا از هر بزرگوار دیگری.

آیات 100 تا 103 سوره‌ی کهف

« قل هل ادلکم بالاخسرین اعمالا»

بگو آیا شما را به آن کسانی که زیانکارترین کردارها را دارند آگاه بکنم؟ خودش یک سؤال است. اگر خاطرتان باشد عرض کردیم که این بحث‌ها، بحث‌های فطری است. قرآن هم ناظر به همان انسان نمی‌خواهد که زیانکار باشد، حالا زیانکارترین باشد و یا جزء زیانکارترین‌ها باشد که انسان به شدت گریزان است. اگر بخواهد جزء این‌ها نباشد راهش این است که این‌ها را بشناسد. لذا اینجا در قالب یک سؤالی است که این سؤال فطرت ما را هدف قرار گرفته است. که آیا شما را خبر بدهم به آن کسانی که از نظر اعمال و کردارها زیانکارترین هستند؟ کسی هم نمی‌تواند بگوید نه، یعنی یک سؤالی است که فطرت پاسخ آن را می‌دهد. اگر کسی هم بگوید نه، این لفظی است که بر زبان جاری می‌شود، دل و فکر و ذهن انسان همراهی نمی‌کند.

آن وقت خدای متعال خودش در پاسخ این‌طوری می‌فرماید که:

«الذین ضل سعیهم فی الحیاة الدنیا»

این‌ها کسانی هستند که در این زندگانی پست و دم دست، تلاششان گم شد.

اهل سعی و تلاش بودند ولی این سعی و تلاش در این زندگانی گم شد. نه خودش الآن هست و نه هیچ نشانی از آن هست. انسان همین‌طور که به گذشته‌‌ی خودش نگاه می‌کند، الآن گم شدند و در زندگانیِ ما نیستند. حالا در حد فعلاً همین ظواهر می‌گوییم، مثلاً درسی اگر خواندم تا الآن انگار گم نشده است، بالأخره هستش و آثاری بر آن هم هست. ولی شما فرض کنید من یک وقتی یک دعوایی داشتم و یک تلاشی کردم، زدم و چهار پنج‌تا فحش آبدار هم دادم. ولی الآن این در زندگانی من گم شده است، بااینکه تلاشم بوده است. انسان به فطرتش از هر تلاشی دنبال یک بهره و بهجت و رشدی است. حالا کل دنیا را روی هم بگیریم، خدای متعال می‌فرماید این‌ها در این زندگانی تلاششان گم شده است. اگر آن تشبیهات سابق را هم یادمان بیاوریم که در روایات کل دنیا را به یک دریایی تشبیه کرده بود. گویا کل تلاش‌ها این شخص در این دنیا گم شده است و رفته و هیچی در مشت او نیست. حالا اگر تا همین‌جا هم بود باز خوب بود.

«و هم یحسبون انهم یحسنون صنعا»

درحالی‌که خود این‌ها می‌پندارند که کار خوب دارند می‌کنند، کار نیک دارند می‌کنند.

درحالی‌که کار نیک نباید گم بشود، از آن نیکی باید بجوشد، انسان را به نیکی برساند. خود این‌ها از این‌طرف می‌پندارند که کار نیک دارند می‌کنند و نیکوکارند ولی واقع امرشان این است که این‌ها تلاششان در زندگانی دنیا گم شده است. یک جاهایی که پیامدهای تلخ و رنج‌آورش هم با او مانده است که بدتر است. مثل‌اینکه بعضی‌ها هستند که چهارتا بچه می‌آورند و می‌روند و هیچ خبری از آن‌ها نمی‌شود. خودشان گم شدند گرفتاری‌هایشان مانده برای آن خانم، صبح تا شب هم فحشش می‌دهد که این بچه‌ها را گذاشته روی دست من و گوربه‌گور شده معلوم نیست که کجا هم رفته است.

حالا چه کسانی این‌طور می‌شوند؟ این را دقت بکنید که این بحث یک بحث تعبدی نیست که چون قرآن گفته است ما هم بپذیریم. بلکه یک بحث واقعیِ محسوس خارجی است. آدم‌ها را اواخر عمرشان ببینید. اواخر عمر آدم‌ها این معنا را خوب نشان می‌دهد که آن شخص که حالا دیگر دم رفتن است و یواش‌یواش نشانه‌های مرگ هم نمایان می‌شود و دیگر خودش هم نمی‌تواند سرمستی بکند که آقا کی گفته، و تا کی بمیریم؟ خودش که نگاه می‌کند می‌بیند که هیچی ندارد. بچه‌ها را نگاه می‌کند، ساختمان و ... می‌بیند که این‌ها هیچ‌کدام دیگر با او نیستند، همه نسبت به او گویا گم شدند و ناپدید شدند و او تک‌وتنها دارد می‌رود. دور و بر خودش که نگاه می‌کند این سعی و تلاش‌ها، بالأخره هستند، مثلاً خانه‌ای ساخته است، بالأخره هست و دیگران هم از آن استفاده می‌کنند. بچه آورده، مدرک گرفته و... ولی خودش نسبت به خودش هر چه تلاش داشته از او گم شدند. او الآن که دارد می‌رود گویا هیچ تلاشی که با خودش ببرد آن طرف ندارد. آن موقع این خودش را نشان می‌دهد. منتها پیش از آن انسان این آفت را هم دارد که «و هم یحسبون انهم یحسنون صنعا».

حالا ما از این‌طرف توجه بکنیم. اگر بنده بین خودم و دلم و ذهنم و وجدانم، تصورم این است که من خوب دارم کار می‌کنم و تلاش‌های من تلاش‌های خوبی است. خوب است که از این‌طرف انسان به خودش بدبین باشد که نکند قضیه همین‌طور است. برای همین گفتند که مؤمن به خودش بدبین است، به خلاف غیر مؤمن که به دیگران بدبین هستند. این بدبینی مؤمن یعنی اینکه هر کاری می‌کند دلش قرص نمی‌شود که این آیا همان کاری است که من باید می‌کردم؟ این ناامید هم نمی‌شود، چون به برکت ایمانش، هَی تلاشش بهتر می‌شود. نمی‌توانیم هم‌جا بگوییم تلاشش بیشتر می‌شود، چون همه‌جا ظرف و شرایط بیشتر شدن نیست. ولی بهتر شدن همه جا هست. لذا مؤمن به‌کار خودش همیشه بدگمان است که نکند این کار در همین دنیا گم بشود و از هیچ جای دیگر سر در نیاورد و بعد که من از این دنیا می‌روم این اینجا گم شده باشد. مثل یک کسی که در شهری آمده، بچه را گم کرده است. حالا که دارد این شهر را ترک می‌کند، آن بچه هم ممکن است در این شهر باشد. ولی نسبت به او گم شده، ناپدید و نابود شده است.

حالا این‌ها چه کسانی هستند؟ «اولئک الذین کفرو بآیاة ربه و لقائه» این‌ها کسانی هستند که به آیات و نشانه‌های پروردگارشان کافر شدند. این نشانه‌ها را ندیدند، پوشاندند، پرده روی آن انداختند. هَی گفتند کی گفته؟ از کجا معلوم؟ خیلی‌ها گفتند و از خیلی جاها هم معلوم است. تو چرا روی حقایق پرده می‌اندازی. کافر شدند به نشانه‌های پروردگارشان و به دنبالش به لقاء و دیدار پروردگارشان. که اگر این نشانه‌ها را می‌دیدند، آن وقت باور می‌کردن و می‌پذیرفتند که به دیدار این پروردگار می‌روند، همان جور که در فطرت انسان این نهفته است. ما به دنبال آن حقیقتِ بی‌نیاز هستیم که د سایه‌ی او، در کنار او، با عنایات او به زندگانیِ پرباری برسیم. ما با همه‌ی وجودمان دنبال او هستیم به‌شرطی که نشانه‌ها را ببینیم و بر نشانه‌ها پرده بیندازیم، آن وقت برمی‌گردیم در دنیا.

«فحبتت اعمالهم» اعمالشان بر باد رفت. « ولا نقیم لهم یوم القیامة وزنا» روز قیامت برای این‌ها وزن و سنگینی بر پا نمی‌کنیم. این‌ها آنجا که می‌آیند هیچ وزن و ارزش و سنگینی ندارند. کأنه پوک از این دنیا می‌آیند. لذا ما این را دقت کنیم که آن وقت خدایی نکرده این‌طور می‌شود که «ذالک جزائهم جهنم» پاداش این‌ها این می‌شود جهنم. « بما کفروا» به جهت اینکه کفر ورزیدند، واقعیات و حقایق را ندیدند. «و تخذوا آیاتی و رسلی هزوا» و نشانه‌های من و رسل من را سبک گرفتند، مسخره گرفتند.

آن وقت از آن طرف، «ان الذین آمنوا و عملوا صالحات کانت لهم جناة الفردوس نزلا»

آن کسانی که ایمان آوردن؛ پروردگار را باور داشتند، دیدار این پروردگار را باور داشتند، روز قیامت را باور داشتند؛ و کارهای شایسته هم انجام دادند. این کار شایسته برای کسی که این‌ها را باور دارد این است که به این نیت و این هوا انجام بدهد. این‌ها فرود بیایند، پذیراییِ دم دستشان جنات فردوس است.

«خالدین فیها لا یبغون عنها حولا» در آن جاودان هستند*،* از او هم روبرگردان نیستند.

آن سؤالی که می‌کنیم و می‌گوییم بعدش چی؟ بعدش چی آنجا نیست. آن‌جور است که کسی از او نمی‌خواهد رو برگرداند. الآن از درد بی‌چیزی اینجا این‌قدر سؤال برای ما می‌آید. واقعاً این‌طور است، لذا آن موقعی که بهره‌ای می‌رسد کسی اصلاً حواسش به سؤال نیست. مثلاً یک غذای خوشمزه بگذارند جلوی ما. اصلاً کسی یاد سؤال می‌افتد؟ حالا این غذای خوشمزه که اینجا می‌گوییم با این هم گرفتاری‌هایش؛ که یک ذره بیشتر بخوری شکمت درد می‌گیرد. اینجا کسی یاد سؤال نمی‌افتد و از این کسی رو بر نمی‌گرداند، آن وقت جنات الفردوسی که در قرآن تصویر شده چطور است.

لذا این را یک مقدار دقت کنیم که این بحث‌ها را یک مقدار برای خودمان زنده بکنیم. حالا این را در صحنه‌ی زندگی هم بکشانیم. فرض کنید با پدر و مادر، با همسر، با فرزند؛ این را پر رنگ بکنیم که این‌ها همه فرصت‌هایی است که ما زندگانی خودمان را بسازیم. اگر همسر ما هم همین کار را کرد، آنجا هم همین زندگانی جمعی ادامه دارد. قرآن هم همین را می‌فرماید که این مؤمن وقتی از حساب‌وکتاب در می‌آید «فرجع الی اهله مسرورا» شادمان برمی‌گردد سمت خانواده؛ حالا اگر این برنگشت که خانواده را با این نمی‌برند جهنم. آثار و برکاتش هم خیلی زیاد است و خیلی هم زود نمایان می‌شود، یکی از برکاتی که انسان توجه به آخرت را برای خودش زنده بکند این است که انسان قوی دل می‌شود. این خیلی مطلب مهمی است، دنیا دل آدم را همیشه خالی می‌کند، به خلاف آخرت که انسان دلش پر می‌شود. لذا پای کارهای سنگین خیل محکم‌تر می‌تواند بایستد و به این زودی پوچی و این‌ها برایش معنا پیدا نمی‌کند. ان‌شاءالله خدای متعال این حقیقت را در دل و جان ما زنده بکند.

نکته‌ی آخر هم اینکه این دعاهایی که با این معنا سازگار است، و در فضای آخرت و این‌ها هست، این دعاها در آیات است و یا در بعضی مناجات‌ها و دعاها هست، را حفظ بکند و در قنوت‌های نمازهایش بیاورد. در سجده‌ها و آن سجده‌ی آخر. گاهی یک بیت شعری حفظ بکند، این‌ها این معنا را زنده می‌کند. اصل آخرت را زنده بکند؛ حالا مثلاً می‌گوییم «ربنا آتنا فی الدنیا حسنه و فی الاخره حسنه» این و فی الاخرة حسنه آخرت را زنده بکند. حالا مثلاً برویم در تفسیرش که این حسنه همسر خوب است و ... این‌هایش مهم نیست، هر چه هست بالأخره خواسته می‌شود و خودش و یا بهترش را می‌دهند.

خدایا به محمد و آل محمد قسمت می‌دهیم دنیای ما را به جوری بر ما بگذران که با اولیائت محشور باشیم. فرج امام زمان ما را برسان.